

[بخش دوم]

افغانستان؛ تاریخ و فراز و فرودها

عبدالناصر نورزی (امینی)



داودخان از کودتا تا کودتا

در بخش اول این نوشتار ذکر شد که کودتای سردار محمدداودخان پایانی بی‌دردسر و یا به عبارتی کودتایی سفید علیه نظام شاهی افغانستان بود و در این مملکت برای اولین بار تجربه نظام جمهوری را به میان آورد. داودخان کسی بود که در زندگیش هرگز به مقام درجه دو راضی نمی‌شد و ترجیح می‌داد شخص اول یک روستا باشد تا شخص دوم در کشور. وی با توجه به اوضاع نابه‌سامان کشور، با وجود جابه‌جایی چندین صدراعظم (نخست‌وزیر) در دوران پادشاهی ظاهرشاه و عدم تأثیر آن در بهبود اوضاع حاکم، به دنبال تحوّل اساسی بود و فکر کودتا علیه ظاهرشاه را از مدت‌ها در سر می‌پروراند؛ چنان‌که در بیانیه‌ای که به دست‌خط خود وی در جراید آن زمان منتشر شد، آمده است:

«بنده در طول مدت مسئولیت‌های مختلف در خدمت وطنم، همیشه در جست‌وجوی هدفی بودم که برای مردم افغانستان، مخصوصاً طبقات محروم و قشر جوان مملکت ما، یک محیط مثبت و واقعی نشوونمای مادی و معنوی میسر گردد و در آن همه افراد وطن ما بدون تبعیض و امتیاز در راه تعالی و عمران وطن خود سهم گرفته و احساس مسئولیت نمایند.»^(۱)

کودتای داودخان برای مردم عادی که از عرصه سیاست دور بودند و تا آن وقت عده کمی از آنان با اصطلاحاتی از قبیل کودتا، انقلاب، تحوّل و غیره که در سال‌های بعد مطبوعات کشور از آن پر گردید، آشنا بودند، در حکم تغییر رئیس دولت در خانواده شاهی بود که در این کشور سابقه طولانی داشت و در اغلب احوال با هرج‌ومرج و آشفتگی اوضاع همراه بود. این دسته از مردم که داودخان را به عنوان یک شخص سخت‌گیر اما منضبط می‌شناختند، خرسند بودند که تحوّل کنونی بدون پرهم خوردن نظم و امنیت صورت گرفته و آرزو داشتند که در آینده هم آرامش حفظ شود.

در این میان، قشر تحصیل‌کرده و روشنفکران و فعالان سیاسی که معمولاً افکار عمومی را جهت می‌دهند، هم‌چنین هواداران احزاب خلق و پرچم (احزاب خط مسکو)، بخش بزرگی از خانواده شاهی و مأموران محافظه‌کار لشکری و کشوری از این پیش‌آمد استقبال کردند. حتی که داودخان بنابر همکاری پرچمی‌ها در امر کودتا، وزارت‌خانه‌های مهمی را به آنان اختصاص داد.

در جانب مقابل، گروه‌های اسلامی و احزاب چپ (غیر خط مسکو مانند شعله و ...) از این اوضاع ناراضی بودند، اما به دلیل

نداشتن سازماندهی منظم نتوانستند برای مقابله فعالیتی انجام دهند. با این احوال، میدان تبلیغات کاملاً برای اطرافیان داودخان خالی ماند و آنها از فرصت استفاده نموده و نظام جدید را بر اذهان تحمیل کردند.^(۲)

فهرست اعضای کابینه دولت جدید اعلام شد و چنین به نظر می‌رسید که سیستم حکومتی نوپا، ائتلافی مساوی بین شخص سردار محمدداودخان و گروه پرچم است. ۲۳ آگوست ۱۹۷۳م. خط‌مشی اصلی دولت با محوریت اصلاحات بنیادی منتشر شد. در این بیانیه از اموری هم‌چون بسط و توسعه حقوق و آزادی‌های دموکراتیک مردم در قانون اساسی، مبارزه با رشوه‌خواری و فساد اداری، کوتاه نمودن دست اعضای خانواده شاهی از امور دولتی، تقسیم اراضی، سوادآموزی و گسترش آموزش و پرورش و خدمات درمانی سخن به میان آمده بود و برپایی یک نظام حکومتی و اداری فعال، پاک و امانت‌دار را به مردم نوید می‌داد.

دولت جدید پس از لغو قانون اساسی مصوّب سال ۱۳۴۳ ش.، نخست احکامی را از جانب کمیته مرکزی منتشر کرد که بر مبنای آن صلاحیت‌های (اختیارات) قوه مقننه به کمیته مرکزی و صلاحیت‌های پادشاه به رئیس دولت تعلق می‌گرفت.

در اقدام‌های بعدی، توجه دولت به

دولتش شدیداً به داودخان اعتراض کردند که چرا با کشورهای اسلامی و غربی روابطش را توسعه داده است. داودخان در پاسخ به این سخنان زیاده‌طلبانه، واکنش جدی نشان داد و گفت: «مردم افغانستان خود در این مورد تصمیم می‌گیرند که با کدام کشور رابطه برقرار کنند و یا با کدام کشور دوست باشند و ما این حق را به شما نمی‌دهیم که در امور داخلی ما مداخله کنید.» سپس با ناراحتی نشست را ترک کرد و به افغانستان بازگشت.

با این اتفاق، سران اتحاد جماهیر شوروی دریافتند داودخان که در اوایل ارتباط خوبی با آنها داشت، به مانع بزرگی در راه استراتژی روس‌ها در افغانستان تبدیل شده است و بدون اعتنا به مسکو با کشورهای همسایه و ملل اسلامی مراودات روبه‌گسترشی دارد، به سوی غرب و کشورهای هم‌پیمان آمریکا تمایل پیدا کرده و کمک‌های مالی شوروی نمی‌تواند او را به اطاعت از مسکو قانع کند؛ بنابراین تصمیم گرفتند به تغییر حکومت در افغانستان اقدام کنند و در این بین خلقی‌ها و پرچمی‌ها که مدت‌ها تحت حمایت شوروی رشد کرده بودند، بهترین گزینه برای این هدف بودند.

احزاب مذکور از سال ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۷م، در طول مدت ده سال، در عین فعالیت برای جذب هواداران جدید، از هیچ‌گونه بدگویی، تخریب و اتهام علیه رهبران یکدیگر دریغ نمی‌کردند و شکاف عمیقی همراه با تفرق و بدبینی میان این دو جناح ایجاد شده بود. نورمحمد تره‌کی رهبر جناح خلق و سلیمان لایق عضو رهبری جناح پرچم، چند روز پس از آخرین سفر داودخان به شوروی، جهت رفع اختلافات و اتحاد مجدد خلق و پرچم وارد مسکو شده و پس از دریافت دستورات لازم مجدداً به افغانستان بازگشتند. همچنین به توصیه مسکو تلاش‌هایی در سطح بین‌المللی از سوی احزاب کمونیست عراق، ایران، هند و پاکستان نیز به منظور اتحاد مجدد این دو گروه به راه افتاد و سرانجام با پادرمیانی پوزانف سفیر شوروی در کابل، اتحاد مجدد خلق و پرچم در ماه جولای سال ۱۹۷۷م. محقق گردید.^(۵)

داودخان پس از گذشت چهار سال از ریاست‌جمهوریش، توانست قانون اساسی جدید را در صدوسی‌وشش ماده تدوین و حزبی را با عنوان «انقلاب ملی» پایه‌گذاری

امنیتی دولت سرکوب شد. این قیام عواقب مهمی را هم در صف مجاهدان و هم برای حکومت به‌دنبال داشت؛ به‌طوری که باعث انشعاب در جمعیت اسلامی شد و دسته‌ای به رهبری یونس خالص، حکمتیار و قاضی وقاد حزب جدیدی را به نام «حزب اسلامی» تأسیس کردند که آن‌هم به‌زودی به دو گروه همنام «حزب اسلامی خالص» و «حزب اسلامی حکمتیار» تقسیم شد. جمعی دیگر که با استاد ربانی باقیمانده بودند، جمعیت اسلامی را حفظ کرده و تحت همان عنوان به فعالیت‌های خود ادامه دادند.^(۴)

قیام مذکور برای عناصر پرچمی که جزء ارکان اصلی دولت بودند، زمینه‌ای را فراهم کرد تا اقدامات شدیدتری علیه شخصیت‌ها و گروه‌های اسلامی داشته باشند و تعداد بسیاری از علما را به زندان انداخته و گروهی را به قتل برسانند.

پس از چندی، داودخان که از اعتماد خود به پرچمی‌ها پشیمان شده بود و گسترش نفوذشان را خطری برای دولت خود می‌دید، تصمیم گرفت قدرت عناصر وابسته به احزاب خلق و پرچم را در دستگاه‌های دولتی کاهش دهد و به جای آنان افراد بی‌طرف و وابسته به شخص خود را به کار گمارد؛ در پی این سیاست چند وزیر پرچمی را از کار برکنار کرد.

داودخان در عرصه سیاست خارجی اوایل تصمیم داشت با ایجاد روابط متوازن بین دو قدرت شوروی و آمریکا، به اصطلاح خودش سیگار آمریکایی را با کبریت روسی آتش بزند، ولی عملاً به غرب‌گرایی روی آورد تا بتواند از قدرت شوروی و مهره‌های دست‌نشانده آن در کشورش بکاهد. با پاکستان از در آشتی پیش آمد و مناسباتش را با ایران و کشورهای عربی استحکام بخشید. وی در اوایل سال ۱۹۷۸م. به کشورهای لیبی، یوگسلاوی، هند، پاکستان، ایران، کویت، ترکیه، عربستان سعودی و مصر سفر کرد و توانست جهت تحقق بخشیدن به طرح هفت‌ساله سازندگی افغانستان، حمایت و کمک‌های اقتصادی مطلوبی را به‌دست آورد، اما این اقدامات وی حساسیت روس‌ها را برانگیخت و آنها از داودخان برای سفر به مسکو دعوت کردند و او در رأس هیئتی بلندپایه به آنجا رفت. برژنف در آن زمان رئیس‌جمهور شوروی بود، او و اعضای

امور اقتصادی معطوف شد و به ملی ساختن بانک‌ها و مؤسسات بیمه اقدام کرد. قوانین مدنی و جزایی تدوین شد و مسئله اصلاحات ارضی در دستور کار دولت قرار گرفت، و بدین‌سان دولت با روندی مناسب قدم به جلو می‌گذاشت.

همکاری داودخان با متحدین پرچمی وی ادامه یافت. خلقی‌ها هم که اتحاد خود را با پرچمی‌ها از دست داده بودند، دولت جدید را تأیید کردند، به امید این‌که با اتحاد دوباره خلق و پرچم و به کمک داودخان، نخست مخالفان خصوصاً گروه‌ها و عناصر اسلامی قلع‌و‌معهم گردند، و سپس با گسترش نفوذ خود در بین قوای نظامی و اداری، در فرصتی مناسب شخص رئیس دولت را از بین برده و قدرت سیاسی را به‌دست گیرند. پرچمی‌ها توانستند داودخان را برای مقابله با تشکلهای اسلامی قانع و یا وادار سازند و در اولین اقدام، استاد غلام‌محمد نیازی که رهبری جمعیت اسلامی در پوهنتون (دانشگاه) کابل را به‌عهده داشت، دستگیر و سایر فعالان جمعیت تحت تعقیب قرار گرفتند، اما استاد برهان‌الدین ربانی، گلبدین حکمتیار و احمدشاه مسعود موفق شدند از چنگ پلیس بگریزند و خود را به پاکستان برسانند.

ذوالفقارعلی بوتو صدراعظم وقت پاکستان، که در جنگ سرد تبلیغاتی، در مسئله پشتونستان^(۶) با داودخان درگیر بود، به‌نحو شایسته‌ای از این پناهندگان استقبال نمود و به آنان اجازه داد تا از حریم پاکستان برای عملیات علیه دولت جمهوری استفاده کنند. حزب عوامی ملی پاکستان به رهبری عبدالولی‌خان به‌علت مناسبات نزدیک با داودخان و احزاب کمونیست افغانستان، به مخالفت با پناهندگان پرداخت اما به‌علت حمایت آنان از سوی جماعت اسلامی به رهبری استاد ابوالاعلی مودودی نتوانست از فعالیت آنان جلوگیری نماید.

شخصیت‌های افغان دیگری نظیر مولوی محمدیونس خالص، مولوی منصور، مولوی جلال‌الدین حقانی و قاضی محمدامین وقاد نیز به جمع پناهندگان پیوسته و در سال ۱۳۵۴ ش. / ۱۹۷۵م. نقشه عملیات تحریک و قیام عمومی علیه دولت را در سراسر افغانستان طراحی نمودند و عملاً شورش‌هایی را در پنجشیر، کابل و سایر نقاط افغانستان به راه انداختند که البته به‌سرعت از سوی نیروهای

کند تا بدین وسیله بتواند نظم بهتری به اوضاع حاکم ببخشد و در زمینه اقتصادی و اجتماعی گام‌های مؤثری بردارد؛ اما بحران سیاسی، آرزوهای وی را نقش بر آب کرد، و فعالیت‌های احزاب و گروه‌های مخالف، مشکلات فراوانی را برای دولت وی ایجاد کرد. یکی از عواملی که باعث کودتا علیه داودخان گردید، قتل میر اکبر خیبر از پیش‌کسوتان و مؤسسان حزب دموکراتیک خلق بود. وی روز ۱۷ آوریل ۱۹۷۸م. در محله وزیراکبرخان کابل توسط دو شخص ناشناس به ضرب گلوله از پای درآمد، و حزب دموکراتیک خلق که آن وقت در سایه اتحاد مجدد خلق و پرچم و فایق آمدن آنان بر جریان‌های رقیب، قدرت یافته بود، مراسم دفن و سوگواری خیبر را به تظاهرات بزرگی علیه دولت تبدیل نمود و رسماً دولت را مسئول قتل وی قلمداد کرد.

بعد از این ادعا و تظاهرات، رئیس‌جمهور به این نتیجه رسید که کار حزب خلق را یکسره کند، و با هماهنگی وزارت عدلیه (قوه قضائیه) رهبران آن حزب از جمله نورمحمد ترکی و ببرک کارمل را روانه زندان کرد. دستگیری حفیظ‌الله امین که یکی دیگر از رهبران حزب خلق بود، چند ساعتی به تأخیر افتاد و او توانست در این فرصت دستور عملیات نظامی و کودتا علیه دولت را به هواداران حزب در قوای نظامی برساند. نظامیان وابسته با به قتل رساندن افسران مافوق خود تا حدودی کنترل قوای نظامی را به دست گرفته و بسیاری از وفاداران داودخان را تیرباران کردند. نیروی هوایی نیز تحت فرمان کودتاچیان قرار گرفت و آنان با استفاده از توان هوایی و بمب‌افکن‌ها، طی چند ساعت کلیه مراکز قدرت داودخان در کابل را فلج کرده و سران حزب خلق را از زندان آزاد کردند.

داودخان که جهت برنامه‌ریزی برای اقدامات بعدی، با اعضای کابینه‌اش در کاخ ریاست‌جمهوری تشکیل جلسه داده بود، مورد محاصره کودتاچیان قرار گرفت. وی به اعضای کابینه‌اش اجازه داد کاخ ریاست‌جمهوری را ترک کرده و خود را نجات دهند، اما خود او که در ساعات اولیه محاصره امکان بیرون شدن برایش فراهم بود به علت حضور اعضای خانواده‌اش در کاخ ریاست‌جمهوری نتوانست از آن فرصت استفاده کند.

بالاخره پس از چند ساعت درگیری میان کودتاچیان و گارد ریاست‌جمهوری، خلبانان وابسته به حزب خلق از پایگاه هوایی بگرام با طیاره‌ها و راکت‌های هوا به زمین کاخ ریاست‌جمهوری را مورد هدف قرار دادند و در این بمباران‌ها رئیس‌جمهور، برادرش محمدنعیم‌خان، وزیر داخله و ۱۷ نفر از اعضای خانواده داودخان به قتل رسیدند. این اولین باری بود که در طول حکمرانی افغان‌ها، خانواده سلطنتی به شکل آشکار، در وقت تعویض قدرت و حکومت قتل‌عام شدند.^(۶)

قدرت‌یابی حزب دموکراتیک خلق

انقلاب کمونیستی هفتم ثور ۱۳۵۷ ش. / ۱۹۷۸م. آغاز فاجعه، بدبختی، کشتار، جنگ و آوارگی برای ملت افغان بود که توسط عمال خون‌آشام شوروی به راه انداخته شد. روس‌ها که طراح اصلی کودتای هفت ثور بودند حکومت را به دست حزب دموکراتیک خلق افغانستان (مرکب از جناح خلق و پرچم) سپردند، اما به خاطر پنهان ماندن همکاری‌شان با کودتاچیان، چهار روز بعد از کودتا دولت کابل را به رسمیت شناختند.

دولت کمونیستی در قدم اول هیئت رهبری جدید را معرفی کرد؛ جناح خلق اکثریت قدرت را به دست آورد و رهبر آن تره‌کی عهده‌دار سه منصب کلیدی ریاست شورای انقلابی، ریاست وزرا و دبیرکل حزب گردید. ببرک کارمل از جناح پرچم اگرچه در هر سه مقام معاون اول وی مقرر شد، اما به زودی حفیظ‌الله امین خلقی موفق شد تا به مقام او ماهیت تشریفاتی داده و قدرت واقعی را خود به دست گیرد.

مسئولین دولتی بلافاصله پس از احراز مقام، مأموران بلندپایه را از دیدگاه تمایلات سیاسی و یا اختلافات سلیقه‌ای و شخصی، بدون اعتنا به قوانین، از کار برکنار نموده و یک‌باره هزار جوان غالباً بی‌تجربه و قدرت‌طلب را به استخدام ادارات دولتی که از قبل هم نظم درستی نداشت درآورده و آشننگی بی‌سابقه‌ای را به دستگاه دولتی وارد نمودند.

پس از گذشت یک ماه دوباره اختلاف میان خلق و پرچم آغاز شد و روزبه‌روز شدت می‌گرفت. خلقی‌ها که رهبری بخش نظامی دولت کودتا را نیز به دست داشتند حاضر نبودند آن را به متحدین پرچمی خود

واگذار یا آنان را در این امر شریک کنند تا در هر صورت قدرت سیاسی و نظامی تحت کنترل خود آنان باقی بماند. سران و متنفذین پرچمی به بهانه سفارت‌خانه‌های افغانستان از مرکز قدرت دور نگه داشته شدند حتی ببرک کارمل، برادرش محمود بریالی و دکتر نجیب نیز به‌عنوان سفیر پراگ، پاکستان و ایران به خارج از افغانستان فرستاده شدند.

مدتی بعد ژنرال عبدالقادر وزیر دفاع همراه با پنج تن از رهبران وابسته به پرچم به اتهام دسیسه برای کودتا از دفتر سیاسی طرد شده و از حزب اخراج گردید. صدها تن از اعضای پرچم و تعداد بسیاری از مردم غیر وابسته، به اتهام شرکت در این توطئه، بازداشت شده و بعضی بدون محاکمه به قتل رسیده و عده‌ای روانه زندان شدند. با کنار رفتن پرچمی‌ها از قدرت، تره‌کی و امین یکه‌تاز میدان شدند و شرم‌آورترین صحنه‌های تاریخ را از قتل‌عام، غارت و تجاوز به ناموس ملت به وجود آوردند. اقدامات وحشیانه و غیرانسانی خلقی‌ها، مردم مسلمان کشور را به ستوه درآورد و آنها را وادار ساخت تا علم مخالفت و قیام را به دست گیرند.^(۷)

آغاز مقاومت مردمی

علیه دولت کمونیستی

وقتی مردم افغانستان از چن‌دوچون و ماهیت اصلی دولت جدید مطلع شدند و وابستگی مطلق آن به شوروی آشکار گردید، مخالفت‌های مردمی گسترش یافت و به مرور زمان در سه هسته اصلی متمرکز شد: ۱- سازمان‌های مقاومت برون‌مرزی؛ ۲- مبارزات چریکی در داخل؛ ۳- مقابله فکری و مطبوعاتی نویسندگان و روشنفکران در داخل و خارج.

نخستین مرکز مقاومت برون‌مرزی از پاکستان، با اتحاد سه جنبش جمعیت اسلامی، حزب اسلامی و خدام‌الفرقان تحت عنوان «حرکت انقلاب اسلامی افغانستان» به رهبری مولوی محمدنبی آغاز شد. صبغت‌الله مجددی - اولین فردی که در دوره صدارت داودخان علیه نفوذ شوروی در افغانستان قیام نمود و به سبب آن به پنج سال زندان محکوم شد - نیز از پیشاور پاکستان حکم جهاد صادر نموده و فعالیت جهادی را آغاز کرد. از داخل کشور پیر سیداحمد گیلانی در اواسط نیمه سال ۱۳۵۸ ش. / ۱۹۷۹م.

ساخت اما سینه‌اش با گلوله‌های آتشین سوراخ سوراخ شد، و جوانی دیگر با استفاده از این فرصت روی تانک بنزین پاشید و آن را آتش زد و به این ترتیب این دو جوان به قیمت جانشان تانک را با راکبین آن از بین بردند.^(۹)

یکی دو روز بعد قیام‌ها و شعارها شدت بیشتری یافت و نظامیانی که موظف به سرکوب قیام‌های مردمی بودند با درک واقعیت به حمایت و کمک مردم شتافتند. تعدادی از نظامیان وفادار به مردم به تالار پذیرایی نظامیان رفته و تعداد زیادی از افسران و مستشاران نظامی روسی را از پای درآوردند.

روز یکشنبه ۲۷ حوت نقطه اوج قیام هرات بود. با شنیدن خبر پیوستن نظامیان به مقاومت مردمی، اهالی شهرهای اطراف هرات نیز به عمال دولتی حمله برده و آنان را به قتل رساندند. از فرماندهانی که نیروی‌های مردمی را هدایت و رهبری می‌کردند می‌توان از محمداسماعیل خان، محمدانور نصرتی، سید اسدالله و ضابط خلیل‌الله نام برد.

در آخرین روزهای قیام، نیروهای دولتی با پشتیبانی نیروهای کمکی از قندهار و سایر استان‌های هم‌جوار و همچنین پشتیبانی نیروهای هوایی که بمباران شدیدی علیه مردم بی‌دفاع صورت می‌دادند، تعداد زیادی از مردم را به شهادت رساندند. طبق نوشته رساله شورای ثقافتی جهاد افغانستان با عنوان «قیام ۲۴ حوت هرات»، تعداد شهدای این

و خطیبان، مردم را به مقابله فراخوانده و عملاً با برنامه‌های دولت اعلام مخالفت نمودند. حکومت در مقابل به دستگیری مشایخ و عالمان دینی پرداخت و مجموعاً شصت تن از روحانیون را راهی زندان کرد که بعدها هیچ خبری از وضعیت و سرانجام آنان به مردم و خانواده‌هایشان نرسید. این دستگیری‌ها و پخش خبرهای مربوط به شکنجه، آزار و اعدام زندانیان، احساسات مردم را بیشتر برانگیخت و زمینه‌های قیام و حرکت مردمی را فراهم ساخت.

روز هجدهم حوت نامه‌ای از سوی مجاهدین افغانی مقیم پاکستان به امضای صبغت‌الله مجددی به هرات رسید که مردم را به قیام عمومی دعوت می‌کرد. این نامه به‌سرعت در شهر هرات و روستاهای اطراف به‌دست مردم رسید و رسماً از مسجد جامع مرکزی هرات نیز حکم جهاد اعلام گردید. سرانجام بامداد روز ۲۴ حوت ۱۳۵۷ حدود دوهزار نفر با پرچم‌های سبز رنگ و شعارهای اسلامی و ضد دولتی به سوی مرکز شهر حرکت کردند. گروه‌های متفرقه دیگری نیز از اهالی روستاها به شهر روی آورده و به آنان پیوستند و سعی کردند زندانیان را آزاد نمایند. نیروهای دولتی با تانک‌ها و ماشین‌های زره‌پوش به طرف مردم آتش گشودند، اما مردم هرات با سنگ و چوب و چند قبضه محدود تفنگ شکاری به آنان پاسخ می‌دادند. جوانی با یک مشت گل به تانکی حمله برد و شیشه تانک را گل‌آلود

سازمان جدیدی را با نام «محاذ ملی اسلامی افغانستان» پایه‌گذاری نمود و از مریدان و هوادارانش خواست تا در برابر رژیم کمونیستی کابل قیام کنند.

تعدادی از علمای شیعه‌مذهب افغان به ایران رو آورده و تلاش کردند از انقلاب ایران به رهبری آیت‌الله خمینی که به‌تازگی در این کشور شکل گرفته بود برای برانداختن رژیم خلقی کمک بگیرند.^(۸)

از میان احزاب اسلامی جهان اسلام، جمعیت اخوان المسلمین مصر، جماعت اسلامی و جمعیت علمای اسلام پاکستان با مجاهدین افغانستان همکاری کرده و کمک‌های شایانی را تقدیم کردند.

اساسی‌ترین رکن مقاومت، دسته‌های چریکی مجاهدین در داخل کشور بود که به‌گونه‌ای غیرمنظم اما کارآمد با حکومت و برنامه‌های آن به‌مقابله می‌پرداخت و ضربات محکمی به آنان وارد می‌آورد. این تحرکات در نیمه دوم سال ۱۹۷۸م. ابتدا از مناطق کوهستانی و صعب‌العبور آغاز شده، به‌زودی به سایر نقاط کشور گسترش یافت. در زمستان سال ۱۹۷۸م. درحالی‌که راه‌های مواصلاتی در نقاط کوهستانی به علت بارش برف مسدود شده بود، مردم نورستان، هزاره‌جات، بدخشان، کنر و ... کارمندان و مسئولین دولتی کمونیست را از بین برده و یا از منطقه بیرون کردند و زمام امور را خود به‌دست گرفته و آزادی مناطق مذکور را از تسلط رژیم کابل اعلام نمودند. دیری نپایید که قیام‌های متعددی سراسر کشور را فراگرفت و روزگار دولت کمونیستی را به‌سر آورد.

قیام ۲۴ حوت / اسفند ۱۳۵۷ مردم هرات
شهر هرات از قدیمی‌ترین مراکز تمدن افغانستان است. این شهر همواره مهد علم و دانش، شعر و عرفان، و آزادی‌خواهی بوده است. در ادوار اسلامی، شخصیت‌های دینی، اعم از عالمان، مشایخ و پیران طریقت در این شهر از نفوذ زایدالوصفی برخوردار بوده‌اند و همواره در اوضاع بحرانی رهبری مردم این خطه را به‌عهده داشته‌اند. پس از کودتای کمونیست‌ها، عالمان دینی ماهیت ضد اسلامی و ضد ملی رژیم جدید را دریافته، مقدمات مقاومت و قیام سراسری علیه آنان را فراهم کردند. هنگامی که دولت جهت اجرای برنامه اصلاحات ارضی اقدام نمود، امامان مساجد



واقعه بیست و پنج هزار نفر ثبت شده است. روز ۲۹ حوت مقاومت مجاهدان در هرات پایان یافت و مرکز شهر پس از پنج روز آزادی به تصرف قوای دولتی درآمد.^(۱۰)

شکاف میان حزب خلق و سرنگونی ترهکی

همکاری ترهکی و حفیظ‌الله امین تا وقتی که رقیب مشترکشان ببرک کارمل در صحنه بود دوام یافت، اما دیری نگذشت که حزب خلق نیز دچار دودستگی شد و اعضا و حامیان آن به دو بخش هواخواهان ترهکی و هواخواهان امین تقسیم شدند. در چنین اوضاعی ترهکی برای شرکت در کنفرانس کشورهای غیرمتعهد به هاوانا پایتخت کوبا مسافرت کرد و هنگام بازگشت در مسکو با برژنف رئیس دولت شوروی ملاقات و مذاکره نمود. روس‌ها که ارباب ترهکی بودند، درصدد آن برآمدند تا حفیظ‌الله امین را برکنار کرده و ببرک کارمل را به‌عنوان همکار ترهکی به کابل بیاورند.^(۱۱) سید داود ترون رئیس ژانداران وزارت داخله که از همکاران و نزدیکان امین بود و در این سفر با ترهکی در مسکو همراه بود، از سازش ترهکی با شوروی‌ها باخبر شد و فوراً به امین اطلاع داد. پس از بازگشت ترهکی به کابل، کشمکش میان او و امین به‌زودی نمایان شد و نورمحمد ترهکی پس از حدود یک‌سال و نیم ریاست حکومت جنجالی، توسط هم‌پیمانان امین به قتل رسید.

حفیظ‌الله امین پس از احراز مقام اول در حزب و دولت، در عرصه سیاست داخلی برنامه‌ای را با شعار «مصونیت، قانونیت و عدالت» پایه‌گذاری کرده و اعتراف کرد که در حکومت قبلی در نتیجه بی‌اعتنایی به این سه اصل، حقوق مردم تلف شده و تمامی قتل‌ها و ظلم‌های گذشته را به‌حساب زمامداری ترهکی گذاشت و فهرستی دوازده‌هزار نفری از کشته‌شدگان و مفقودین منتشر نمود و ادعا کرد که اشخاص مذکور همه به دستور ترهکی و بدون همکاری و اطلاع وی از بین برده شده‌اند. او تصور می‌کرد که با این کار می‌تواند افکار عمومی را آرام نموده و به‌آسودگی ریاست کند، اما حوادث بعدی نشان داد که مردم در کوتاه ساختن دست عاملان اصلی جنایت‌ها از امور کشور مصمم بودند و از میان رفتن ترهکی نه تنها در این تصمیم خللی وارد نکرد بلکه مجاهدان را در اراده‌شان راسخ‌تر و دامنه عملیاتشان را

گسترده‌تر ساخت.

لشکرکشی و تجاوز نظامی شوروی به افغانستان

پس از قتل ترهکی و به‌ظاهر خنثی شدن طرح روس‌ها، مسکو به‌ناچار با امین روابط حسنه‌ای برقرار نمود و به خواست وی پوزانف سفیر کبیر خود را بدون تعلل برکنار کرد و یک نفر تاتار به نام «فکرت تاییف» را به کابل فرستاد. امین که اعتماد خود نسبت به روس‌ها را از دست داده بود، درصدد آن برآمد تا با آمریکا و پاکستان به تفاهم برسد و با مجاهدین نیز آشتی کند و از این طریق از تسلط مستقیم شوروی بر افغانستان جلوگیری نماید، اما چون تجربه و مهارت دیپلماتیک کافی نداشت، برای اجرای این کار به اقدامات ناشیانه‌ای روی آورد که احتمال موفقیت او را از بین برد.

نظام کمونیستی (خط مسکو) آخرین لحظات خود را می‌گذراند و هر لحظه به سقوط نزدیک‌تر می‌شد و دولت خلقی نمی‌توانست قدرت سیاسی خود را حفظ کند.^(۱۲) بنابراین امید و سرمایه‌گذاری روس‌ها در افغانستان که هزینه‌های گزافی را برای آنها دربر داشت، لحظه به لحظه رو به افول بود تا این‌که مسکو جهت حفظ منافع و بقای حکومت دست‌نشانده خود، تصمیم به مداخله مستقیم نظامی در خاک افغانستان گرفت.

سرمایه‌گذاری شوروی در افغانستان و حمایت از احزاب چپ، اهداف و انگیزه‌های بسیاری را دربر داشت که از آن جمله می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱- مبارزه با توسعه‌طلبی انگلستان در قرن نوزدهم؛ بدین معنا که هند یکی از مستعمرات حائز اهمیت انگلستان به‌شمار می‌رفت و هر آنچه که منافع انگلستان را در این منطقه تهدید می‌کرد، به‌شدت با سیاست‌های استعماری انگلیس روبه‌رو می‌شد، در این میان روسیه که در پی گسترش سیطره خود در مناطقی چون قرقیزستان، آذربایجان، گرجستان و ترکمنستان بود، تهدید بزرگی برای

انگلستان بود و این امر سبب شد که رقابتی تنگاتنگ میان این دو ابرقدرت آن روزگار آغاز گردد.

۲- جلوگیری از رشد اسلام‌گرایی در آسیای میانه؛ افغانستان با سه جمهوری آسیای میانه - تاجیکستان، ازبکستان و ترکمنستان - هم‌مرز است که بخشی از اتحاد جماهیر شوروی بودند. بین مردم این مناطق و افغانستان ارتباط فرهنگی و نژادی وجود دارد و این امر خوف گسترش موج اسلام‌گرایی را تقویت می‌کرد و این با دیدگاه کمونیسم در تضاد کامل بود.

۳- دستیابی به آب‌های گرم؛ حضور شوروی در افغانستان گامی به سوی دستیابی به آب‌های گرم و در نتیجه راه‌یابی به مناطق دیگر جهان از طریق اقیانوس هند بود. ۴- جلوگیری از سیطره آمریکا بر منطقه؛ همان چیزی که شوروی را هنگام رقابت با انگلستان تهدید می‌کرد، در قرن بیستم از ناحیه آمریکا به مخاطره افتاد، از سوی دیگر پاکستان و ایران نیز تحت نفوذ مستقیم آمریکا قرار داشتند.^(۱۳)

پادگان‌ها و یگان‌های نظامی شوروی که نزدیک مرز افغانستان مستقر بودند به حال آماده‌باش درآمدند. هیئت‌های نظامی بسیاری از شوروی به افغانستان رفت‌وآمد داشتند تا زمینه حمله را مهیا کنند و اطلاعات لازم را به‌دست آورند. آخرین هیأتی که در مهیا ساختن زمینه تجاوز نظامی نقش عمده‌ای را ایفا کرد، هیأت ژنرال ویکتور پاپوتین معاون وزیر کشور و افسر بلندپایه شوروی بود که در اواخر ماه نوامبر سال ۱۹۷۹م. به کابل وارد شد. هدف مسافرت وی «همکاری‌های دوجانبه» اعلام شد، اما در واقع وی موظف بود تا حفیظ‌الله امین را وادار سازد که نیروهای



تکبیر مردم در فضای کابل طنین‌انداز گردید و اقشار مختلف مردم به سوی مراکز دولتی سرازیر شدند و با سنگ و چوب به مزدوران رژیم کمونیستی حمله کردند و در مقابل زره‌پوش‌های دشمن سینه سپر کرده و بی‌باکانه جنگیدند. با اهدای شهدای بسیار، خیابان‌ها و کوچه‌های کابل رنگ خون به خود گرفت و از آن

پس خشم مردم هیچ‌گاه خاموش نگردید و تمام قلمرو جغرافیایی این سرزمین به سنگر جهاد و مقاومت مبدل شد. از سوی دیگر حمله شوروی به افغانستان، موجب ایجاد حساسیت‌های بسیاری در سطح بین‌المللی گردید چرا که عصر رقابت دو ابرقدرت - آمریکا و شوروی - بود و حمله شوروی به افغانستان و تصرف آن به منزله یک گام پیشروی در صحنه نبرد بین این دو ابرقدرت به نفع اتحاد جماهیر شوروی محسوب می‌شد. آمریکا که به موقعیت استراتژیک افغانستان پی برده بود و از سوی دیگر به علت اختلاف با حکومت‌های کمونیستی بلوک شرق، تسلط شوروی بر افغانستان را در تضاد با منافع خود در منطقه می‌دید و بهترین راه مبارزه با توسعه‌طلبی‌های بلوک شرق را حمایت و هدایت جریان‌های مخالف ارزیابی می‌کرد، در همان سال موضع بسیار تندی اتخاذ و جیمی کارتر، رئیس‌جمهور وقت آمریکا، در جدی/دی‌ماه ۱۳۵۹ ش. از خاک پاکستان به‌عنوان خط مقدم جنگ جهانی علیه کمونیسم یاد کرد. پاکستان که همراه و همگام با سیاست‌های آمریکا بود، به حمایت از جریان‌های اسلامی داخلی هم چون «جمعیت علمای اسلام» و «جماعت اسلامی» به‌مساعادت با جریان‌های اسلامی مخالف با رژیم کمونیستی شوروی سابق پرداخت.^(۱۷)

احزاب و گروه‌های اسلامی (جمعیت اسلامی افغانستان، حزب اسلامی شاخه یونس خالص و شاخه حکمتیار، حزب اتحاد اسلامی و ...) که از قبل علیه دولت کمونیستی به مقابله می‌پرداختند، این بار با تجاوز اشغالگر خارجی بیش از پیش به فعالیت‌های جهادی ادامه دادند و از پشتیبانی گسترده مردم افغانستان و سایر مسلمانان جهان برخوردار شدند و سرزمین افغانستان به نقطه عزیمت داوطلبان جهاد و شهادت



پرچم بود، در رأس قدرت قرار دادند. بسیاری از مردم کابل از قتل امین آگاهی نداشتند، اما فضای ناآرام کابل و گشت‌وگذار غیرعادی تانک‌ها برای مردم سؤال‌برانگیز بود و حس کنجکاویشان را برمی‌انگیخت. شامگاه همان روز صدای بفرک کارمل از رادیو کابل پخش شد و بدین صورت مردم یقین کردند که کشورشان اشغال گردیده است. فردای آن روز همه چیز در نگاهشان رنگ دیگری داشت. از آسمان کابل قطره قطره ماتم می‌بارید و نسیمش نرم نرم بوی خون می‌آورد. صبح نحسی بود که سابقه نداشت. در کوچه‌ها و خیابان‌ها جز تانک‌ها و سربازان شوروی چیز دیگری دیده نمی‌شد. روس‌ها در بدو اشغال افغانستان فکر می‌کردند که در پناه برتری تجهیزات نظامی خود که در آن وقت قدرتمندترین ارتش دنیا بودند و کشنده‌ترین تسلیحات نظامی را در اختیار داشتند، در مدت کوتاهی و شاید در ظرف چند روز هرگونه مقاومتی را سرکوب نمایند، اما به‌زودی این وهم و خیال دروغین به کابوسی وحشتناک برای آنان تبدیل شد. آنتونی ارنولد اتحاد جماهیر شوروی را به پیرمردی خسته و فرتوت تشبیه می‌نماید و افغانستان را ریگ کوچکی می‌داند که موجب زمین خوردن این پیرمرد فرتوت می‌شود.^(۱۵) بفرک کارمل که فردی سیاست‌باز و کارکشته بود، طرح‌های بلندمدتی را در دست اقدام گرفت. زندانیان دوره‌تره‌کی و امین را آزاد و اموال مصادره‌شده مردم را بازگرداند. همچنین با طرح خودمختاری برخی مناطق و ایجاد تشکلهایی به نام «شئون اسلامی، وزارت اقوام و قبایل و ...» می‌خواست تا حدی آرامش را برگرداند، اما زمان برای این اقدامات مساعد نبود و جنگ از حالت منطقه‌ای، شکل عمومی و سراسری به خود گرفته بود.^(۱۶) در سوم حوت/ اسفند ۱۳۵۸ ش. بانگ

نظامی شوروی را به تعداد نامحدودی و بدون قید و شرط به افغانستان دعوت کند. امین به ورود نامحدود و غیرمقید نظامیان رضایت نداد، اما به تعدادی از آنان اجازه داد تا در بگرام، سالنگ و فرودگاه کابل جابه‌جا شوند.

جهاد ملت مسلمان افغان در مقابل روس‌ها

مبارزه و ایستادگی در مقابل ابرقدرت زمان و یا به عبارتی امپراتوری کبیر شریک، برگ زرینی در تاریخ حماسه‌آفرینی‌های ملت افغان است؛ حماسه‌ای که در آن ملت افغان با چنگ و دندان از جای‌جای خاک وطن پاسداری کرد و صدها هزار سینه چاک‌شده و شریان خون‌دل، الفبای عزت، غیرت و آزادگی را رسم نمود. مقاومت ملت مسلمان افغان در مقابل جماهیر شوروی که در آن زمان ابرقدرت شرق و دومین قدرت جهان بود، صحنه‌هایی از ایثار و رشادت را آفرید که همانند آن کمتر دیده و شنیده شده است. نبرد دلیرانه مجاهدین مسلمان در افغانستان با امپراتوری بزرگ شرق حکایتی است که بی‌شک در تاریخ مسلمانان و جهان جاودانه خواهد ماند.

این جنگ ۹ سال و دو ماه به درازا انجامید و در طول این مدت مردان و زنان افغان در سخت‌ترین شرایط، در میان کوهستان‌ها و در اوج گرما و سرما به مبارزه پرداختند و دشوارتر آنکه نه تنها با روس‌ها می‌جنگیدند بلکه دولت مرکزی نیز در برابر آنها قرار داشت. به هر حال اتحاد جماهیر شوروی که جهت ورود ارتش خود به حریم افغانستان توافق صوری‌ای از حفیظ‌الله امین دریافت کرده بود، روز ۲۷ دسامبر ۱۹۷۹م. حمله نظامی خود را به افغانستان آغاز کرد. ابتدا هواپیماهای باربری جهت انتقال سربازان و تجهیزات نظامی وارد فرودگاه کابل شدند و سربازان و تجهیزات‌شان را انتقال دادند. سربازان افغان مستقر در فرودگاه هیچ اقدامی جهت مسدود ساختن فرودگاه انجام ندادند و به احتمال غالب اجازه مقابله و جلوگیری از ورود قوای مذکور را نداشتند. ۱۱۸ هزار نیرو^(۱۴) با مدرن‌ترین تسلیحات وارد خاک افغانستان شدند و تنها پس از دو روز کابل را تحت تصرف خود درآوردند. حفیظ‌الله امین را در قصر تپه تاج‌بیگ - محل اقامتش - به قتل رساندند و بفرک کارمل را که رهبر جناح

شکست مجاهدین

در روند تشکیل ساختار دولت

پس از خروج نیروهای شوروی، ببرک کارمل از ریاست دولت استعفا داد و نجیب به قدرت رسید. دولت کمونیستی نجیب نیز علی‌رغم برخورداری از پشتیبانی همه‌جانبه روس‌ها، به‌زودی سقوط کرد و کابل به دست نیروهای مجاهدین افتاد، اما متأسفانه حلاوت این پیروزی در کام مردم و مجاهدین بسیار دوام نیاورد. زیاده‌طلبی رهبران سیاسی و فرماندهان جهادی که پس از چهارده سال جهاد، هر کدام سهم بیشتری از قدرت و حکومت را برای خود می‌خواستند به‌زودی آتش جنگ‌های داخلی را در افغانستان شعله‌ور ساخت.

بحث اقدامات مجاهدین در روند تشکیل ساختار دولت یکی از مباحث پیچیده و پرابهام است؛ نکته قابل تحلیل در این روند، ریشه‌یابی و درک دلایل و عوامل این ضعف‌ها و شکست‌ها است.

مجاهدین (مجموع احزاب جهادی) در زمان حاکمیت حزب دمکراتیک خلق پا به عرصه فعالیت نظامی و سیاسی گذاشتند و سپس در دوران تجاوز نظامی شوروی به شهرت داخلی و بین‌المللی رسیدند. این مجموعه از دوران شکل‌گیری تا رسیدن به حاکمیت و تا سقوط و حتی در حال حاضر یک گروه فکری و سیاسی هماهنگ نیستند، بلکه تضادها و تناقض‌های بی‌شماری در دیدگاه‌ها و عملکرد آنان مشهود است.

اسباب شکست و ناتوانی احزاب و گروه‌های مجاهدین را در دو عرصه داخلی و خارجی می‌توان جست‌وجو کرد. عواملی که ریشه‌هایش را از یکسو در تفاوت و ناهمسانی‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی (تفاوت‌های زبانی، نژادی، قومی و قبیله‌ای) جامعه افغانستان می‌توان سراغ گرفت، و از سوی دیگر نقش و نفوذ بیرونی را در این تفرق و اختلاف نمی‌توان نادیده گرفت.

وابستگی و روابط غیرمتعادل و نامتوازن مجاهدین با کشورهای همکار و حامی تأثیر عمیقی در ناتوانی‌شان داشت. شاید این تحلیل و برداشت که مجاهدین بدون همکاری کشورهای حامی نمی‌توانستند به جنگ و مقاومت خود ادامه دهند، بخشی از واقعیت را منعکس سازد. این وابستگی‌ها استقلال کامل را از احزاب مجاهدین سلب نموده بود و آنان را در تشکیل دولت معقول

پس از مرگ برژنف، گورباچف زمام حکومت شوروی را به‌دست گرفت. وی که دولتش از اشغال افغانستان متحمل خسارت‌های بزرگی شده بود و عقب‌نشینی برای جایگاه و اعتبار آنان در محافل بین‌المللی و در بین کشورهای وابسته به نظام سرمایه‌داری باعث افت بود، برای حل این بحران و خروج از این معضل بزرگ حیل‌های اندیشید و با پادرمیانی سازمان ملل در تاریخ ۲۴ فروردین ۱۳۶۷ ش. / ۱۴ آوریل ۱۹۸۸ م. توافقنامه‌ای چهارجانبه بین روسیه، امریکا، کابل و اسلام‌آباد در ژنو تنظیم کرد که طبق مفاد آن در مدت ۹ ماه قشون روسیه به صورت صلح‌آمیز از افغانستان خارج شوند.^(۱۸) سرانجام ۲۶ دلو/ بهمن ۱۳۶۷ ش. ارتش متجاوز شوروی مجبور به خروج

ذلت‌بار از افغانستان شد و گورباچف از افغانستان به‌منزله زخمی برای شوروی یاد کرد که همین زخم باعث متلاشی شدن اتحاد جماهیر شوروی نیز گردید.

شکست شوروی اگرچه حلاوت و شیرینی زایدالوصفی برای مردم افغانستان به‌همراه داشت، اما نباید از یاد برد که اشغالگری آن، خسارت‌های جبران‌ناپذیری را برای این کشور و مردم آن رقم زد. جدای از

خسارت‌های فیزیکی وارده بر این کشور، تمایز لایه‌های اجتماعی و فرهنگی آن نیز به‌شدت آسیب دید. دو نسل از کودکان افغانستان در حالی بزرگ شدند که دوران شیرین کودکی را تجربه نکردند، چرا که تنها فکر و ذکر آنان فرار از زیر بمب‌های دشمن و یافتن لقمه‌ای نان برای نجات از گرسنگی بود. ارتباط فرهنگی نسل‌ها با گذشته قطع شد و تحصیل علم و دانش معطل ماند. میزان خرابی و ویرانی به‌حدی بالا رفت که حتی پایتخت کشور شباهتی به یک شهر نداشت. آوارگان و مهاجرین افغان خود حکایتی دیگر دارند، و از همه بدتر، در مجموع بیش از یک میلیون ونیم کشته ارمغان شوم این اشغالگری و جنگ برای مردم مظلوم افغانستان بود.^(۱۹)

از تمام سرزمین‌های اسلامی خصوصاً کشورهای عربی تبدیل شد. حضور مجاهد و شخصیت برجسته‌ای هم‌چون شهید دکتر عبدالله عزام با اصالتی فلسطینی نقطه عطفی در تاریخ جهاد افغانستان با شوروی قرار گرفت و از آن پس فعالیت‌های جهادی سروسامان بهتر و منسجم‌تری به خود گرفت، و یک‌بار دیگر پس از آن‌که به سبب مذاکرات اعراب و اسرائیل، چراغ جهاد در چشم مسلمانان کم‌فروغ شده بود، نورافشانی آن آغاز گردید. مبارزات مردمی در افغانستان وجهه جهانی پیدا کرد و به‌زودی به سخن محافل بین‌المللی تبدیل شد و اعجاب و تحسین همگان را برانگیخت.

با آغاز سال تحصیلی، محصلین و دانشجویان، پرچم جهاد و مبارزه را در



مدارس و دانشگاه‌ها برافراشتند و با درس میهن‌دوستی و آزادی‌خواهی در و دیوار مدارس و دانشگاه‌ها را با خون خود رنگین کردند. قیام‌های مردمی در سراسر افغانستان روزبه‌روز اوج بیشتری به خود می‌گرفت و گروه‌های جهادی منظم‌تر می‌شدند و ضربات شدیدی بر پیکر نیروهای اشغالگر شوروی و جیره‌خواران داخلی آنان وارد می‌گردید. بنا به گواهی تاریخ، مقاومت شدید و دلیرانه مردم افغانستان در برابر قوای شوروی در هیچ نقطه‌ای از کشورها و مناطقی که تا آن روز شوروی‌ها در آن مداخله نظامی کرده بودند، سابقه نداشت، و سردمداران مسکو هیچ‌گاه تصور چنین مقاومتی را از مردم افغانستان نداشتند.

عمیقی برای جان‌های فرسوده ملت بزرگ افغان مبدل شد. وطن ویرانه از یار است یا اغیار یا هر دو/ مصیبت از مسلمان‌هاست یا کفار یا هر دو/ همه لاف وطن‌خواهی زند اما نمی‌دانم/ وطن‌خواهی به گفتار است یا کردار یا هر دو. ♦

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- دولت‌آبادی، بصیراحمد؛ شناسنامه افغانستان؛ ص ۲۶۸، چاپ چهارم، تهران: انتشارات عرفان (ناشر محمدابراهیم شریعتی افغانستانی)، ۱۳۸۷.
- ۲- فرهنگ، میرمحمدصدیق؛ افغانستان در پنج قرن اخیر؛ ص ۸۷۲، چاپ نوزدهم (چاپ سوم ناشر)، تهران: انتشارات عرفان (ناشر: محمدابراهیم شریعتی افغانستانی)، ۱۳۸۵.
- ۳- پشتونستان به پیشاور و مناطق قبایلی مجاور آن اطلاق می‌شود و چون اکثر ساکنان این مناطق پشتوناند به پشتونستان معروف است. بحث پشتونستان به سال ۱۸۳۲م. برمی‌گردد و از اوایل حکومت‌داری شاه شجاع تا اواخر حکومت داودخان بر سر حاکمیت این مناطق اختلاف نظر وجود داشته است. افغان‌ها ادعا دارند که این منطقه جزو قلمرو افغانستان است، اما دولت پاکستان آن را جزو قلمرو خود می‌داند.
- ۴- سیستانی، محمداعظم؛ مقدمه‌ای بر کودتای گور و پیامدهای آن در افغانستان؛ ص ۶۲، چاپ اول، کابل: اداره دارالنشر افغانستان، ۱۹۹۵.
- ۵- همان؛ ص ۸۰.
- ۶- افغانستان در پنج قرن اخیر؛ ص ۹۱۲.
- ۷- شناسنامه افغانستان؛ ص ۴۷۶.
- ۸- افغانستان در پنج قرن اخیر؛ ص ۹۷۸.
- ۹- همان؛ ص ۹۸۲.
- ۱۰- همان؛ ص ۹۸۴.
- ۱۱- شناسنامه افغانستان؛ ص ۴۷۶.
- ۱۲- افغانستان در پنج قرن اخیر؛ ص ۴۷۶.
- ۱۳- عزیزاده موسوی، سیدمهدی؛ افغانستان ریشه‌یابی و بازخوانی تحولات معاصر؛ ص ۴۷ - ۴۹، چاپ اول، قم: انتشارات کیش‌مهر، ۱۳۸۱.
- ۱۴- نایب، مطیع‌الله (تحلیل‌گر مسائل افغانستان)؛ «افغانستان بین الإحتلال السوفیتی و الأمريکایی»، سایت اسلام‌اون‌لاین، دیماه ۱۳۸۸.
- ۱۵- افغانستان ریشه‌یابی و بازخوانی تحولات معاصر؛ ص ۹۴.
- ۱۶- شناسنامه افغانستان؛ ص ۴۷۹.
- ۱۷- افغانستان ریشه‌یابی و بازخوانی تحولات معاصر؛ ص ۶۳.
- ۱۸- شناسنامه افغانستان؛ ص ۴۸۰.
- ۱۹- افغانستان ریشه‌یابی و بازخوانی تحولات معاصر؛ ص ۶۳.
- ۲۰- فرزاد، احمدشاه، و انجینر توریالی غیائی؛ مردی استوار و امیدوار به انتهای دور؛ ص ۲۷۵، چاپ دوم، مشهد: انتشارات ترانه، ۱۳۷۹.

چهار ماهه به تشکیل «شورای حل‌و‌عقد» اقدام نمود و از کلیه استان‌های کشور نمایندگان را به کابل فراخواند تا برای یک دوره دوساله فردی را به عنوان رئیس‌جمهور تعیین کنند. این شورا در ماه جدی/ دی ۱۳۷۱ ش. تشکیل جلسه داد و نهایتاً بعد از دو روز مذاکره و گفت‌وگو، خود برهان‌الدین ربّانی با ۹۱۷ رأی موافق و ۵۹ رأی مخالف و ۳۶۰ رأی ممتنع برای دو سال به سمت ریاست‌جمهوری منصوب گردید.^(۲۰)

در تابستان ۱۳۷۱ ش. نبرد سختی میان گروه‌های مجاهدین در کابل درگرفت. جنگ عمدتاً بین گلبدین حکمتیار رهبر حزب اسلامی و برهان‌الدین ربّانی رئیس‌جمهور منتخب بود. بهانه حکمتیار برای جنگ، حضور شبه‌نظامیان از یک به رهبری دوستم در پایتخت بود. حکمتیار معتقد بود که این شبه‌نظامیان قبلاً جزء ارتش کمونیستی در کابل بوده و دشمن مجاهدین هستند و باید از کابل خارج شوند، اما هدف اصلی وی سقوط دولت ربّانی و تشکیل دولتی جدید بود.

حزب اسلامی (حکمتیار)، حزب وحدت اسلامی (عبدالعلی مزاری) و جبهه نجات ملی در زمستان سال ۱۳۷۲ ش. / ۱۹۹۳م. در یک حرکت هماهنگ تحت عنوان «شورای عالی هماهنگی» کودتایی علیه دولت ربّانی به راه انداختند که با مقاومت شدید نیروهای احمدشاه مسعود روبه‌رو شد و به شکست انجامید.

بدین‌سان پس از شکست و خروج ذلت‌بار شوروی، مجاهدین موفق به ایجاد حکومتی متحد، باثبات، مقتدر و کارآمد در افغانستان نشدند. مردم ستم‌دیده افغانستان که امتحان بزرگی را با موفقیت پشت‌سر گذاشته و از آن سربلند بیرون آمده بودند، انتظاراتی از مجاهدین داشتند که هیچ‌گاه محقق نشد. آنان آرزو داشتند تا با روی کار آمدن مجاهدین و استقرار یک دولت اسلامی و مستقل، سایه شوم جنگ و خونریزی و آوارگی که آسایش و امنیت مردم را سلب کرده بود، از افغانستان برچیده شود؛ دیگر صدای وحشتناک راکت و خمپاره، خواب آرام کودکان آنان را برهم نزند؛ مادران دیگر به داغ فرزندان و جگرگوشه‌های خویش نسوزند؛ زنان تازه‌عروس بیوه نشوند؛ دیگر فقر و گرسنگی از دیارشان رخت برنندد؛ اما متأسفانه این آرزوها به یأس و ناامیدی و درد

و مقتدر در پایان جنگ علیه قوای شوروی ناکام گذاشت.

هیچ‌یک از کشورها و دولت‌های حامی به تربیت نیروهای متخصص و فنی از میان مجاهدین و احزاب جهادی مبادرت نرزدند؛ نیرویی که برای اداره دولت و ساختار آینده آن امری ضروری و حیاتی محسوب می‌شد. احزاب و تنظیم‌های مجاهدین خود نیز به این موضوع مهم توجه درست و دقیقی نداشتند، و همین امر سبب‌ساز بخشی از عوامل منفی و بازدارنده در جریان دولت‌سازی احزاب جهادی گردید.

نخستین جلسه رهبران مجاهدین جهت تشکیل حکومت در اسلام‌آباد پاکستان دایر شد. پس از بحث و بررسی‌های بسیار، حکومتی به صدارت احمدشاه احمدزی معاون حزب اتحاد اسلامی به رهبری عبدالرب رسول سیاف تشکیل گردید، اما هنگام معرفی وزرا تخصص و شایستگی مدنظر قرار نگرفت و هیچ‌گونه توازن سیاسی و قومی‌ای رعایت نگردید. نهایتاً ضعف‌های عمیق و نارسایی‌های گسترده، این دولت را دچار شکست کرد.

احزاب مجاهدین بار دیگر در صدد تشکیل دولت جدید برآمدند و پس از گفت‌وگوهای طولانی قرار بر این شد که یک شورای چند صد نفری در پیشاور پاکستان به تشکیل دولت بپردازد. گفته می‌شود که نوازشریف در انعقاد این موافقتنامه نقش مؤثری داشته است. پس از رأی‌گیری از اعضای شورا، صبغت‌الله مجدّدی به‌مدت دو ماه به‌عنوان رئیس دولت مجاهدین، و پس از آن برهان‌الدین ربّانی به‌مدت چهار ماه ریاست‌جمهوری را به‌دست گرفتند. عبدالرب رسول سیاف به‌عنوان صدراعظم (نخست‌وزیر)، مولوی محمدنبی محمدی وزیردفاع، گلبدین حکمتیار وزیرخارجه، مولوی محمدیونس خالص وزیرداخله و سید احمد گیلانی به‌عنوان رئیس دادگاه عالی انتخاب شدند. در ایام حکومت مجدّدی، اولین جنگ بین حزب اتحاد اسلامی (استاد سیاف) و وحدت اسلامی (عبدالعلی مزاری) درگرفت؛ اگرچه آتش این جنگ زود خاموش شد، اما تبلیغات وسیع دشمنان این جنگ را به یک نبرد تمام‌عیار بین پشتون‌ها و هزاره‌ها تبدیل کرد.

پس از دو ماه ریاست مجدّدی، اداره کشور به استاد ربّانی رسید. وی پس از اتمام دوره